

انقلاب ارزش‌ها

در پرتو

ظهور اسلام

(به مناسبت میلاد حضرت رسول اکرم ﷺ)

مهدی پیشوایی



کنیم، تنها کاری که اسلام کرد، این بود که مردم جزیره العرب بت پرست بودند و اسلام آن‌ها را به خداپرستی دعوت کرد و آن‌ها پذیرفتند، بلکه باید توجه داشت که پیش از ظهور اسلام «نظام شرک» در آن منطقه، حاکم بود و این نظام، یک سلسله ارزش‌ها را رواج داده؛ یعنی، یک نظام ارزشی مبتنی بر شرک و گمراهی پدید آورده بود.

اسلام که «نظام توحیدی» را به ارمغان آورد، با تعالیم خود «نظام ارزشی» خاص و جدیدی آورد و با این نظام ارزشی، ارزش‌های زمان جاهلیت را دگرگون ساخت و در واقع یک «انقلاب

هر انقلابی معمولاً دگرگونی‌هایی در ارزش‌های اجتماعی به وجود می‌آورد؛ ارزش‌هایی را از بین می‌برد و ارزش‌های جدیدی را پدید می‌آورد.

دوام هر انقلابی نیز تا حدود زیادی بستگی به عمق و دوام ارزش‌های جدید دارد. هر قدر این ارزش‌ها ریشه‌دارتر و اصیل‌تر باشد، به همان نسبت، انقلاب پایدارتر خواهد بود.

ظهور اسلام که بزرگ‌ترین انقلاب در تاریخ بشر بود، همراه با بزرگ‌ترین انقلاب در ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی بود.

این، یک تصوّر عامیانه است که فکر

اسلام ﷺ است.

ذیلاً در این باره دو نمونه با استناد
به آیات قرآن مجید یادآوری می‌گردد.

۱- ثروت و اولاد

قرآن مجید از قول مشرکان
ثروتمند و مرفه مگه نقل می‌کند که
می‌گفتند: ﴿نحن اکثر اموالاً و اولاداً و ما
نحن بمعذبین﴾^(۱)؛ اموال و اولاد ما
زیادتر است [و این، نشانه‌ی علاقه‌ی
خدا به ما است] و ما هرگز مجازات
نخواهیم شد!

این سخن نشان می‌دهد که آنان فزونی
ثروت و فرزندان را ارزش می‌دانستند و
آن را موجب برتری و قرب و منزلت در
پیشگاه خداوند می‌پنداشتند. لذا
می‌گفتند: چون این‌ها از ناحیه‌ی
خداست، ما (نور چشمی‌ها) هرگز
مجازات نخواهیم شد!

قرآن مجید، این منطق غلط و تفکر
باطل آن‌ها را محکوم کرده به پیامبر
اسلام ﷺ مأموریت می‌دهد که پاسخ
آن‌ها را داده، آن‌ها را از گمراهی بدر
آورد:

فرهنگی را بنیان نهاد؛ مثلاً پیش از
ظهور اسلام، مال، ثروت، نژاد و نسب،
فرزند، رنگ پوست، ریاست قبیله و مرد
بودن ارزش بود و زن بودن ضد ارزش.
اسلام همه‌ی این ارزش‌های
جاهلی را از بین برد و ارزش‌های
توحیدی را جایگزین آن‌ها کرد.

دو نمونه بارز از تحول ارزش‌ها

مطالعه و بررسی قرآن مجید و
تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مشرکان
مگه به بهانه‌های مختلف، به مخالفت با
دعوت پیامبر اسلام ﷺ برخاستند.
بعضی از این بهانه‌ها و «نق زدن»ها مربوط
به پایبندی آن‌ها به ارزش‌های جاهلی و
الغای این ارزش‌ها توسط پیامبر

اسلام که «نظام توحیدی» را
به ارمغان آورد، با تعالیم
خود «نظام ارزشی» خاص
و جدیدی آورد و با این نظام
ارزشی، ارزش‌های زمان
جاهلیت را دگرگون ساخت
و در واقع یک «انقلاب
فرهنگی» را بنیان نهاد

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ
وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. وَمَا
أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا
زُلْفَىٰ إِلَّا مَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ
لَهُمْ جِزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ
فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ. (۲)

بگو: پروردگار من است که روزی را
برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ
می‌گرداند، [و این، ارتباطی به قرب در
درگاه او ندارد] لیکن بیشتر مردم
نمی‌دانند.

و اموال و فرزندان شما چیزی
نیست که شما را به پیشگاه ما مقرب
گرداند. مگر کسانی که ایمان آورده و عمل
صالح انجام داده باشند پس برای آنان
دو برابر آنچه انجام داده‌اند پاداش است
و آن‌ها در غرفه‌ها [ی بهشتی] آسوده
خاطر خواهند بود.

بدین ترتیب، قرآن ارزش واقعی را
ایمان و عمل صالح معرفی می‌کند و
مراتب تقرب انسان‌ها را در پیشگاه خدا
به عمل صالح آن‌ها وابسته می‌کند. (۳)

۲- نامزد نبوت از دیدگاه مشرکان

یکی دیگر از بهانه‌های مشرکان در

برابر دعوت پیامبر اسلام ﷺ که
برخاسته از ارزش‌های جاهلی بود، این
بود که چرا فردی که تهی دست است به
پیامبری رسیده است و چرا قرآن بر مرد
ثروتمندی از مکه یا طائف نازل نشده
است؟ ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ
عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ﴾ (۴).

و گفتند: چرا این قرآن بر مرد
بزرگی [مرد ثروتمندی] از این دو شهر
[مکه و طائف] نازل نشده است؟

از دیدگاه آن‌ها معیار ارزش
انسان‌ها مال و ثروت و مقام ظاهری و
شهرت آنان بود! آنان تصور می‌کردند
ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آن‌ها
مقرب‌ترین مردم در درگاه خدا هستند و
باید پیامبر نیز از میان آنان انتخاب
شود، لذا تعجب می‌کردند که چرا
موهبت نبوت و این رحمت بزرگ الهی،
بر یکی از این قماش افراد نازل نشده
است؟ و بر عکس بر یتیم و فقیر و
تهی‌دستی به نام محمد ﷺ نازل شده،
این باور کردنی نیست.

در این که منظور مشرکان از این
شخص کیست؟ در میان مفسران بحث
شده. اغلب مفسران «ولید بن مغیره» را از

مگه و «حبيب بن عمر ثقفی» را از طائف به میان آورده‌اند ولی گفتار آن‌ها روی شخص معینی دور نمی‌زند. هدف آن‌ها اشاره به یکی از افراد پر پول و سرشناس و قوم و قبیله دار بوده است. (۵)

قرآن مجید این تفکر غلط و بینش نادرست را محکوم و اعلام می‌کند:

«اهم یقسمون رحمة ربك نحن
 قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و
 رفعا بعضهم فوق بعض درجات لیخذ
 بعضهم بعضاً سخریاً و رحمة ربك خیر
 مما یجمعون» (۶)

ایا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما [وسائل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و برخی از آنان را [از نظر درجات] بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده‌ایم تا بعضی از آن‌ها بعضی [دیگر] را خدمت گیرند (۷) و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.

برای دگرگون ساختن جامعه‌ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن، تعداد شتران، مقدار درهم و دینار، تعداد غلامان و کنیزان، خانه‌ها و وسائل تجملی بود «تا آنجا که تعجب می‌کنند

برای دگرگون ساختن جامعه‌ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن، تعداد شتران، مقدار درهم و دینار، تعداد غلامان و کنیزان، خانه‌ها و وسائل تجملی بود «تا آنجا که تعجب می‌کنند چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر، به نبوت برگزیده شده»، اساسی‌ترین کار این بود که این چهارچوب‌های غلط ارزشی درهم شکسته شود و بر وی‌رانه‌ی آن، ارزش‌های اصیل انسانی، تقوا، علم، ایثار، فداکاری، شهامت و گذشت، بنا شود، در غیر این صورت، همه‌ی اصلاحات، رو بسنایی، سطحی و ناپایدار خواهد بود.

مگه و «عروة بن مسعود ثقفی» را از طائف نام برده‌اند.

هر چند بعضی، نام «عتبة بن ربیع» از

چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر، به نبوت برگزیده شده»، اساسی ترین کار این بود که این چهارچوب های غلط ارزشی درهم شکسته شود و بر ویرانه ی آن، ارزش های اصیل انسانی، تقوا، علم، ایثار، فداکاری، شهامت و گذشت، بنا شود، در غیر این صورت، همه ی اصلاحات، رو بنایی، سطحی و ناپایدار خواهد بود.

خواستگاری بلال

پیش از ظهور اسلام، در جامعه ی جاهلیت، بردگان و افراد گمنام که به قبایل بزرگ وابستگی نداشتند، ارزشی نداشتند و سخت مورد تحقیر بودند اما اسلام به افرادی از آنان که دارای ایمان و عمل صالح بودند، ارزش داد و مقام و موقعیت آن ها را بالا برد. آنان در فضای جدید، احساس حقارت و کوچکی نمی کردند و دارای اعتماد به نفس و روحیه ی بالا بودند.

جریان خواستگاری بلال حبشی گواه روشن این معنی است. بلال که جزء مستضعفان زمان جاهلیت بود پس از مسلمانی، به افتخار مؤذنی پیامبر

اسلام ﷺ نایل شد. در مدتی که (پس از رحلت پیامبر اسلام) در شام اقامت داشت، همراه برادر خود به نام «ابو رویحه» - که پیامبر اسلام ﷺ بین آن دو، عقد برادری بسته بود - به خواستگاری دو دختر یک خانواده (یکی برای خود و دیگری برای برادرش) رفت و به آنان چنین گفت:

أَنتِناکمْ خَاطِبِینَ، قَدْ کُنَّا کَافِرِینَ
فَهَدانا اللهُ عِزَّ وَجَلَّ وَ مَمْلُوکِینَ فَاعْتَقَنا
اللهُ عِزَّ وَجَلَّ وَ فاقْرِینَ فَأَعْنانا اللهُ عِزَّ
وَجَلَّ، فان تزوجونا فالحمد لله و ان
تردونا فلا حول ولا قوة الا بالله. (۸)

ما دو (برادر) برای خواستگاری دو دختر شما آمده ایم (اگر اطلاعاتی از زندگی و گذشته ما خواسته باشید) ما کافر بودیم، خداوند (در پرتو اسلام) ما را هدایت کرد، برده بودیم خدای بزرگ (در پرتو اسلام) ما را آزاد ساخت، تهی دست بودیم، خداوند (در پرتو اسلام) ما را بی نیاز ساخت، اینک اگر دختران خود را به ما تزویج کنید، سپاس خدا راست، و اگر پاسخ رد به ما بدهید، هیچ نیرو و قدرتی جز در دست خدا نیست.

در این هنگام آن خانواده با پیشنهاد ازدواج آن دو موافقت کردند. نقل شده: روزی تیمور لنگ - که بسیار بدقیافه بود - به حمام رفت. حمامی او را شستشو و نظافت می‌کرد، تیمور به منظور شوخی و سربرسر حمامی گذاشتن، به وی گفت: من چند می‌ارزم؟ حمامی نگاهی به سرپای او کرد و گفت: سه درهم! (به پول آن زمان مبلغ بسیار ناچیز) تیمور گفت: چه می‌گویی؟، فقط لنگ حمام من سه درهم می‌ارزد!، حمامی پاسخ داد: با لنگ حساب کردم!

این گونه قصه‌ها اگر هم واقعیت تاریخی نداشته باشد، آموزندگی دارد و شاید بعضی از آنها را به همین منظور ساخته‌اند.

در فرهنگ جاهلیت شرافت ذاتی خود انسان مطرح نبود، بلکه انسان را با لباسی که می‌پوشید، با مسکنی که در آن سکونت داشت و با مرکبی که بر آن سوار بود، می‌سنجیدند.

اسلام شرافت ذاتی خود انسان را مورد توجه قرار داد. بلال با این منطقی به خواستگاری رفت.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، مردم به صورت طبیعی، به ساده‌زیستی روی آوردند و تشریفات و تجمل را کنار گذاشتند و ازدواج‌ها سهل و آسان و با تشریفات کمتر برگزار گردید. متأسفانه در سالهای اخیر، فرهنگ اشرافیگری و تجمل پرستی و مصرف‌گرایی رواج یافته و ازدواج‌ها نیز پر تشریفات و پرخرج شده است.

سلمان، زاده‌ی اسلام

چنان که قبلاً اشاره شد، پیش از ظهور اسلام، موضوع نژاد و نسب یکی از ارزش‌های اجتماعی و وسیله‌ی تفاخر و اساس برتری بود.

به ویژه در مکه، قبیله‌ی قریش، خود را از نظر نژادی برتر از قبایل دیگر می‌شمرد و اقتدار و ثروتی که این قبیله در شهر مکه داشت، به این تفکر غلط دامن می‌زد.

پس از ظهور اسلام با تأکید قرآن مجید^(۹) و رهنمودهای مکرر پیامبر اسلام ﷺ موضوع نژاد و نسب، اعتبار خود را به عنوان معیار ارزش اجتماعی از دست داد.

بود. آنان نسب خود را معرفی کرده، آن را به رخ یکدیگر می‌کشیدند تا آن که نوبت به سلمان رسید. در این هنگام عمر به سلمان گفت: بگو تو کیستی؟، پدرت کیست؟، و ریشه و خاندانت کدام است؟

سلمان گفت: من مسلمانم. پسر بنده‌ای از بندگان خدا هستم. همراه بودم خدا به وسیله‌ی محمد ﷺ مرا هدایت فرمود. تهی دست و نیازمند بودم خدا به وسیله‌ی محمد ﷺ بی‌نیاز و توانگرم کرد. برده بودم خدا به وسیله‌ی محمد ﷺ آزادم نمود.

این، نسب من و آن حسب (شرف خانوادگی) من است.

سلمان با آنان سرگرم گفتگو بود که رسول خدا ﷺ رسید. سلمان سخنان آنان را برای حضرت بازگو کرد. پیامبر ﷺ پرسید: تو به آن‌ها چه گفتی؟ سلمان جریان را گزارش کرد. رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمود:

ای گروه قریش!، شرف مرد، دین و ایمان او، مردانگی و انسانیت او و خلق و خوی اوست، و اصل ریشه‌ی مرد، عقل اوست. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ

در
فرهنگ جاهلیت
شرافت ذاتی خود
انسان مطرح نبود، بلکه
انسان را با لباسی که
می‌پوشید، با مسکنی که در
آن سکونت داشت و با مرکبی
که بر آن سوار بود،
می‌سنجیدند.
اسلام شرافت ذاتی خود
انسان را مورد توجه
قرار داد

بعضی از مهاجران (قرشی) که هنوز رسوبات فرهنگ جاهلی، کاملاً از فضای فکر و اندیشه آنان پاک نشده بود، گاهی در اظهارات خود، از همان ملاک‌ها سخن می‌گفتند. یک نمونه این معنی، تحقیر سلمان - رضوان الله علیه - توسط برخی از مهاجران (قرشی) در مدینه است.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که روزی سلمان - رضوان الله علیه - با تنی چند از قریش در مسجد نشسته

من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل
لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتفاکم ﴿۱۰﴾.

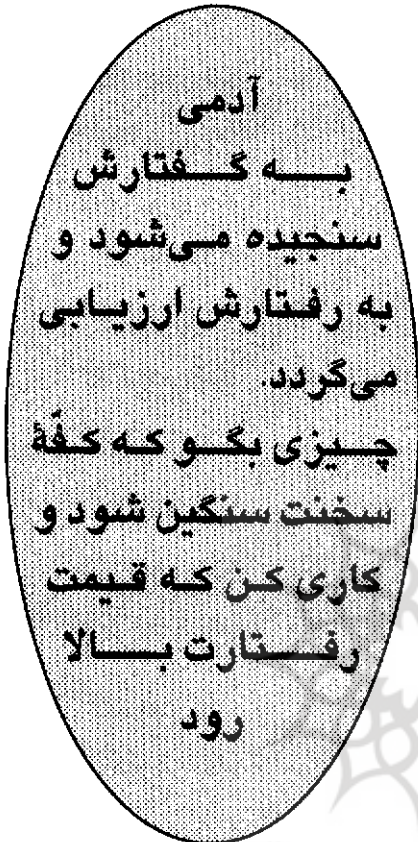
سپس روی به سلمان کرده فرمود:
برای هیچ یک از اینان برتری و فضیلتی
نیست مگر در پرتو تقوا. اگر تقوای تو از
آنها - بیشتر باشد تو از آنان برتر و
بالاتری (۱۰).

متفکر اسلامی، اقبال لاموری، در
این زمینه چنین سروده است:

قوم تو از رنگ و خون بالاتر است
قیمت یک آسودش صد احمر است
قطره‌ی آب وضوئی قنبری
در بهاء، برتر ز خون قیصری است
فارغ از باب و أم و اعمام باش
همچو سلمان زاده‌ی اسلام باش
گسر نسب را جزء ملت کرده‌ای

رخنه در کار اخوت کرده‌ای
در زمین ما نگیرد ریشه‌ات
هست نا مسلم هنوز اندیشه‌ات

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «الشرف
بالهمم العالیة لا بالرّمم البالیة» (۱۱) «شرف
و فضیلت آدمی به همت‌های بلند و
اراده‌های نیرومند است. نه به
استخوانهای پوسیده و اجساد متلاشی



شده‌ی در گذشتگان».

چند نمونه از ارزش‌های اسلامی در

روایات

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «قدر کُل
امرء ما یحسنه» (۱۲).

ارزش و اعتبار هر انسانی آن چیزی
است که وی را نیکو می‌کند (و به او
حسن و جمال اجتماعی می‌بخشد).

الناس» (۱۴)

«شرف و فضیلت مؤمن، عبادت شبانه، و عزت او، بی‌نیازی وی از مردم است.»

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «قدر الرجل علی قدر همته، و صدقه علی قدر مروءته و شجاعته علی قدر أنفته و عفته علی قدر غیرته» (۱۵)

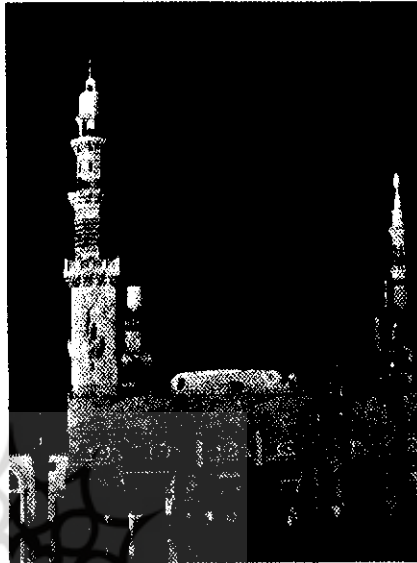
«ارزش مرد به اندازه‌ی همت اوست و صدق او به مقدار جوانمردی‌اش و دلیری او به اندازه‌ی سرفرازی او و پارسایی او به مقدار غیرت او است.»

همچنین آن حضرت فرمود: «المرء یوزنُ بقوله و یقومُ بفعله، فقل ما ترجح زنته و اعمل ما تجلُّ قیمته» (۱۶)

آدمی به گفتارش سنجیده می‌شود و به رفتارش ارزیابی می‌گردد. چیزی بگو که کفه‌ی سخت سنگین شود و کاری کن که قیمت رفتارت بالا رود.

نیز آن حضرت فرمود: «الا حرّ یدعُ هذه اللماظة لأهلها؟ انه لیس لأنفسکم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها» (۱۷)

«آیا آزاده‌ای نیست که این خرده طعام مانده در کام (دنیا) رارها کند و آن



باز آن حضرت فرمود: «یا مؤمن ان هذا العلم و الأدب ثمن نفسک فاجتهد فی تعلمها، فما یزید من علمک و ادبک یزید فی ثمنک و قدرک...» (۱۳)

ای مؤمن علم و ادب ارزش وجود تو است، در تحصیل آن دو کوشش نما، چه، به هر اندازه که بر دانش و ادب افزوده شود، قدر و قیمتت افزایش می‌یابد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «شرف المؤمن قیام اللیل و عزّه استغناؤه عن

را برای آنان که در خور آن هستند، فرو گذارد؟ برای جان‌های شما بهایی جز بهشت نیست پس آن را جز به بهشت نفروشید.»

تجلی رزش‌های اسلامی در قتلگاه

عاشورا

حضرت سید الشهداء علیه السلام که خود تجسم عینی ارزش‌های اسلامی و پاسدار و مروج جدی و وفادار آن‌ها بود - روز عاشورا در برخورد با یاران خود، ارزش‌های اسلامی را تجلی بخشیده، آن حضرت در میان یاران خود، اعم از قرشی یا غیر قرشی، غلام یا آزاد، فرقی نمی‌گذاشت. چنانکه در مقاتل آمده است، حضرت، هنگام شهادت یارانش، و در آخرین لحظات حیات آنان بر بالینشان حاضر می‌شد و جسد آنها را، از رزمگاه به خیمه‌ها حمل می‌کرد و در کنار هم می‌نهاد.

امام حسین علیه السلام چنانکه در لحظات آخر، بر بالین فرزند دل‌بندش حضرت علی اکبر علیه السلام حاضر شد، بر بالین «جون» غلام ابوذر نیز حاضر شد و او را مورد تفقد قرار داد و درباره‌ی وی دعا کرد.

چون بعد از ابوذر به اهل بیت پیوست، و در محضر امام حسن علیه السلام بود. بعد از آن حضرت در خدمت امام حسین علیه السلام بود و همراه آن حضرت از مدینه به مکه و از مکه به عراق رفت. (۱۸)

روز عاشورا - چون که غلام سیاه‌پوستی بود - آماده‌ی رزم شد، امام حسین علیه السلام فرمود: من به تو اذن دادم که از این سرزمین بیرون بروی و جان خود را حفظ کنی. زیرا تو همراه ما آمدی تا به عاقبت و خوشی برسی.

چون گفت: ای پسر پیامبر! آیا روا است من در زمان خوشی و نعمت، نان خور شما باشم اما در سختی‌ها شما را تنها بگذارم؟

درست است که بویم بد، حَسَبم پست و رنگم سیاه است. بر من منت گذاشته و مرا به آسایش جاویدان بهشتی برسان تا بدنم خوشبو، حَسَبم شریف و رویم سفید شود.

نه، به خدا قسم از شما دور نمی‌شوم تا این که خون سیاه خویش را با خون پاک شما درآمیزم. آنگاه به جنگ پرداخت و جنگید تا کشته شد. (۱۹)

امام حسین علیه السلام در کنار او حاضر شد و گفت: خدایا! او را رو سفید بگردان؛ بدنش را خوش بو بفرما و او را با نیکان محشور بگردان. و بین او و محمد و آل محمد علیهم السلام شناسایی برقرار ساز (با آنان پیوسته بگردان) (۲۰).

نازم حسین را که چو در خون خود طپید
عالی ترین حماسه‌ی عالم بسیافرید
یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت
در دین ما سیه نکند، فرق با سفید
شاهی که گفت خواهر خود را اسیر باش
آزاد تا بشر شود از قید هر پلید

پی نوشت‌ها:

۱- سیا/ ۳۵.

۲- سیا/ ۳۶ و ۳۷.

۳- این که گشادی و تنگی روزی، در دست خدا است، بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای زندگی بردارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان‌ها در پیشگاه خدا نمی‌شود. جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر نمونه، جلد ۲۱، ص ۵۱.

۴- زخرف/ ۳۱.

۵- تفسیر نمونه، جلد ۲۱، ص ۴۹.

۶- زخرف/ ۳۲.

۷- باید توجه داشت که مقصود آیه این نیست که گروه معینی از بشر، گروه دیگری را مسخر خود سازد و بهره‌کشی ظالمانه کند، بلکه منظور،

استخدام عمومی و متقابل مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگی‌های خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می‌توانند فعالیت کنند، طبقاً خدمات آن‌ها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. همان گونه که خدمات دیگران در رشته‌های دیگر نیز در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد. (استخدامی متقابل و خدمتی طرفینی). (تفسیر نمونه، جلد ۲۱، ص ۵۱).

۸- عز الدین ابی الحسن، ابن الأثیر جزری، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، تهران، المكتبة الإسلامية، ج ۱، ص ۲۰۸، و ج ۵، ص ۱۹۵.

۹- حجرات/ ۱۳.

۱۰- کلینی، الروضة من الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ص ۱۸۱.

۱۱- محمد تقی فلسفی، الحدیث (گرد آوری مرتضی فرید)، ج ۱، ص ۲۵۶، به نقل از غررالحکم.

۱۲- غرر الحکم، ترجمه محمد علی انصاری، ج ۲، ص ۵۳۷.

۱۳- ابوالفضل علی طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۱۳۵.

۱۴- اصول کافی، ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۲۱۸.

۱۵- نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، حکمت ۴۷.

۱۶- محمد تقی فلسفی، همان، ج ۱، ص ۲۶۹ به نقل از فهرست غرر.

۱۷- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۱۸- شیخ محمد سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۱۰۵.

۱۹- سید بن طاووس، لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۱۲۷.

۲۰- سماوی، همان.